

سرش و کج کرد به یه جای دگ خیره شد سعی کردم اشک چشمامو پس بزنم و
گفتم:

_اگه بهم شک داری لازم نیست منو قاطی اینکارا کنی شاهرخ. منم علاقه ای ندارم
اصلا پشیمون شدم میخام برگردم.

باخم نگاهم کرد:

_انقدر میرم میرم نکن لازم نکرده. من اصلا ازین به بعد چیزی نمیگم. متاسفانه درک
نمیکنی ادمو.

_چیو درک کنم؟ اعتماد نداشتنت؟

دندونشو رو هم فشرد:

_اینکه یکم بهم حق بدی وقتی اون عوضی شوهرت بوده بترسم از انتخابت!

با عصبانیت دستمو تکون دادم:

_من انتخابمو یبار کردم بفهمم! بچه کوچیک نیستم که هی بخوام اسباب بازیمو عوض
کنم.

فکمو گرفت و لباسو محکم گذاشت روی لبام و مک محکمی زد و منم سریع رام شدم
و دستامو دور گردنش حلقه کردم و همراهیش کردم.

از لبای هم کام می گرفتیم و سرامون همراه باهم میچرخید و وقتی نفس کم آوردیم
کشید عقب.

با نفس نفس گفت:

_دیگه نیبم حرف از رفتن بزنی توله خانوم؟

خندیدم و چشم غره ی با نازی رفتم:

_دیگه نیبم با حرفات ناراحتم کنیا.

گاز محکمی از چونم گرفت و گفت:

_خیلی پررویی بچه.

بالاخره موقع رفتن من سر قرار با دامون شد. لباس مناسبی پوشیدم و داشتم توی
ایینه به خودم نگاه میکردم که شهیاد وشاهرخ اومدن توی اتاق.

چپ چپ نگاهشون کردم:

_یه اهمی و اوهمی، دری چیزی!



کاربر گرامی جهت اطلاع از زمان پارت بعدی این رمان و دسترسی راحت تر به

پارت های جدید لطفا در کانال و پیج اینستاگرام ما عضو شوید :

جهت عضویت در کانال تلگرامی و اینستاگرامی ما روی عکس زیر کلیک کنید

(برای عضوین در کانال تلگرامی فیلتر شکن را روشن کنید سپس کلیک کنید)

عضویت در کانال تلگرامی رمان پلاس

اطلاع از زمان دقیق آپدیت ها / دسترسی سریعتر به پارت های جدید / اخبار سایت و..



عضویت در پیج اینستاگرام فایل استار

اطلاع از تیزر رمان های برتر / اخبار دنیای رمان / دسترسی به نویسنده رمان ها

